الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

١٢٨٣ هجری

الحمد لله والمنة که درین زمان فرحت توامان کتاب لطافت انتساب جدید الانطباع

[illegible]

در سنه ١٢٨٣

تذکرة الاولیا

هجری

بحسن اهتمام جناب فضیلت مآب قاضی ابراهیم بن قاضی
نور محمد صاحب ساکن بلدهٔ درشهر بمبئی بمطبع محمدی زیور انطباع یافت

بگوید و من درمیان نه باید بود و گفت سالها برین درگاه مجاور بودم بعاقبت جز هیبت
و حیرت نصیب من نیامد و گفت بدرگاه عزت شدم هیچ زحمت نبود اهل دنیا بدنیا مشغول
بودند و محجوب و اهل آخرت بآخرت و اهل دعوی بدعوی و ارباب طریقت و تصوف
قومی باکل و شرب و قومی بسماع و رقص و آنها که مقدمان راه بودند پیش روان سپاه
در بادیهٔ حیرت گمشده بودند و دریای حیرت غرق گشته و گفت مدتی خانه را طواف میکردم
چون بحق رسیدم خانه را دیدم که گرد من طواف میکرد و گفت شبی دل خویش مطلبیدم نیافتم
سحرگاه ندائی شنیدم که ای بایزید بجز از ما چیزی دیگر مطلبی ترا با دل چکار است و گفت مرد تمام
آنست که از پس چیزی رود و آنست که هرجائی که باشد هرچه خواهد پیش او آید با هر که
سخن گوید از وی جواب شنود و گفت حق تعالی ما بجائی رسانید که خلایق بجملگی درمیان
دو انگشت خود دیدم و گفت مرید را حلاوت طاعت دهند چون بدان شاد شود شادی
او حجاب وقت او گردد و گفت کمترین درجهٔ عارف آنست که صفات حق دروی بود و گفت
اگر بدل خلایق مرا باتش بسوزند و من صبر کنم از آنجا که دعوی صفت محبت او را هنوز هیچ
نکرده باشم و اگر گناه من و جمله خلایق بیامرزد از آنجا که صفت رحمت و رأفت اوست
هنوز بس کاری نباشد و گفت توبه از معصیت یکیست و از طاعت هزار یعنی عجب در
طاعت بتر از گناه و گفت کمال درجهٔ عارف سوزش او بود در محبت و گفت علم ازل
دعوی کردن از کسی درست آید که اول بر خود نور ذات نماید و گفت دنیا را دشمن گرفتم
و نزد خالق رفتم و خدای را بر مخلوقات اختیار کردم تا چندان محبت حق بر دل من مستولی
گشت که وجود خود را دشمن گرفتم و چون زحمات از میانه برداشتم انس بقاء لطف حق
داشتم و گفت خدای تعالی را بندگانند که اگر بهشت با همه زینت بر ایشان عرضه
کنند ایشان از بهشت همان فغان کنند که دوزخیان در دوزخ و گفت عابد بحقیقت
و عامل بصدق آن باشد که بتیغ جهد سر همه مرادات بردارد و همه شهوات و تمنای او